

مکانیسم تطورات ادبی

● احمد ابو محبوب

هر فلسفه نظری تاریخ عمدتاً در پی این است که به سه پرسش پاسخ گوید:

۱- تاریخ به کجا می‌رود؟ (هدف)

۲- چگونه می‌رود؟ (مکانیسم و قانون حرکت، محرک)

۳- از چه راهی می‌رود؟ (مسیر و منازل برجسته حرکت)

این‌ها پرسش‌هایی است که ذهن فیلسوفان اجتماعی را در دوران معاصر به خود مشغول کرده است؛ از طرفی فیلسوفان اجتماعی از طرف دیگر جامعه‌شناسان و از دیگر سو اقتصاددانان و نیز دانشمندان علوم سیاسی و مورخان را و بدین ترتیب دانشی نوین به نام فلسفه تاریخ پدید آمده است. پاسخ هگل به پرسش‌های فوق چنین است:

۱- تاریخ به سوی هر چه آزادتر شدن اندیشه متعالی سیر می‌کند. به عبارت دیگر، وی هدف تاریخ را رسیدن اندیشه مطلق به آزادی کامل و محو بیگانگی با خود و الیناسیون می‌داند و معتقد است تاریخ جهان هر چه پیشتر می‌رود به آزادی بیشتر دست می‌یابد.

۲- مکانیسم این حرکت به سوی آزادی، عبارت است از نزاع دائمی اندیشه مطلق با خود؛ و محرک آن عبارت است از عشق به رهایی از فراق و بیگانگی.

۳- مسیر حرکت تاریخ، جنبه‌های متوالی اندیشه مطلق است در پوشش ملت‌ها و مردمان تاریخ. به گمان هگل، درجه آزادی اندیشه مطلق و متعالی را می‌توان در هر دوره از «روحیه» مردم تاریخی آن عصر دریافت.

بنابراین، هگل مسیر تاریخ را مسیر عقل می‌داند و یا به عبارت دیگر، روح. از اینجاست که دیالکتیک یا نزاع دائمی به عنوان اصل اساسی اندیشه هگلی درمی‌آید.

پس از او مارکس است که به جد به پاسخ این پرسش‌ها می‌نشیند و آنها را تحلیل می‌کند.

وی پاسخ سه پرسش بالا را چنین می‌داند:

۱- تاریخ به سوی جامعه بی طبقه سیر می‌کند.

۲- مکانیسم حرکت تاریخ، نزاع طبقه نو با طبقه کهن است و محرک آن نیز رشد ابزار تولید است.

۳- مسیر حرکت تاریخ به ترتیب چنین بوده است: الف) ادوار کمون اولیه، ب) برده‌داری، ج)

فتودالی، د) بورژوازی (سرمایه‌داری)، ه) کمونیسم. این‌ها مهمترین و مشهورترین پاسخ‌ها بوده‌اند.

پیشرفت نظریات نوین اجتماعی، در جنبه‌های دیگر علوم انسانی از جمله ادبیات نیز موثر واقع

شده و دانش‌هایی از جمله جامعه‌شناسی ادبیات و تاریخ ادبی را پدید آورده است.

در بحث از تاریخ ادبی باید گفت که مقصود تاریخ ادبیات نیست. این دو با هم متفاوت هستند.

تاریخ ادبیات به مکتب‌ها و سبک‌های ادبی و زندگی و آثار ادیبان و شاعران می‌پردازد اما تاریخ ادبی،

بررسی تحولات تاریخی ادبیات در ارتباط با جامعه و زمان است. به عبارت دیگر، به ادبیات، نگرشی

تاریخی دارد و سیر تحولات و دلایل و زمینه‌ها و تاثیر و تاثرات آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد. از

این طریق، تاریخ ادبی، مرتبط با جامعه نیز می‌شود. به هر صورت، ادبیات هر ملتی نیز مسیری را طی کرده و تحت تاثیر مکانیسم‌هایی بوده است. به همین دلیل فلسفه تاریخ، نگاهی نیز به این تحولات و دگرگونی‌ها در تاریخ دارد.

اگر با نگرشی کلی، تاریخ ادبیات ایران را پس از اسلام تاکنون زیر نگاه بگیریم، شاید بتوانیم برای هر دوره‌ای که ادبیات فارسی طی کرده نامی بگذاریم و منازل برجسته آن را مشخص کنیم:

۱- دوران سکوت (یا عرب‌گرایی مطلق) ۲- خراسانی ۳- عراقی

۴- وقوع ۵- هندی یا اصفهانی ۶- بازگشت، ۷- مشروطه ۸- نوین.

البته این نامگذاری‌ها بسیار کلی است و جریان‌های گوناگونی را نیز در بر می‌گیرد. هر یک از تحولات تحت تاثیر عواملی پدید آمده است که مسیر آینده ادبیات را رقم زده است. اینها یک حادثه مجرد نیستند؛ درواقع تاریخ عبارت است از یک حقیقت و یک واقعیت علمی که در طول زمان در جریان است و مسیر مخصوصی را طی می‌کند و براساس قوانین علمی ثابتی پیش می‌رود. تاریخ در این معنا دیگر یک حادثه نیست بلکه یک پدیده علمی است و باید از این دیدگاه با آن برخورد کرد.

تاریخ ادبی ایران به کدام سمت و سو می‌رود؟

چنانکه گفتیم، تاریخ مسیر معینی را طبق قوانینی طی می‌کند که می‌توان هدف و مسیر آینده آن را پیش‌بینی کرد. همانگونه که از سیر دوران‌های تاریخ ادبی ایران هویداست، به نظر می‌رسد نظریه هگل صادق باشد؛ زیرا جریان تاریخ ادبی ایران نشان می‌دهد که ادبیات همواره به سوی آزادتر شدن سیر کرده است. این آزادتر شدن، از طرفی گرایش به هنر و شعر و ادبیات ناب است و از طرف دیگر تکثر و استقلال شاعر و ادیب.

این دو جنبه ناب‌گرایی و استقلال‌گرایی، ظاهراً سیر کلی ادبیات جهان است. از طرفی، سمتگیری به سوی هنر ناب و شعر ناب، باعث می‌شود که شعر کم‌کم از عوارض و فرم‌های غیرادبی و غیرهنری دور گردد و به جوهر شعری نزدیکتر شود. به همین دلیل شعر عمیق‌تر و پرباهم‌تر می‌گردد. از طرف دیگر حرکت به سوی استقلال، شاعر و هنرمند را در سبک و بیان و زبان، کاملاً مجزا و مستقل می‌کند و نوعی تشخیص ادبی به وی می‌بخشد. شاعر از وابستگی به خاندان‌های بزرگ و دربارها و سپس ایدئولوژی‌ها آزاد می‌شود و دیگر اینها نیستند که بر شعر او حکومت می‌کنند بلکه شعر و شاعر بر خود مسلط می‌شود. زیرا وابستگی هنر به هر چیز دیگر، نوعی تعهد برایش ایجاد می‌کند و این تعهد موجب جهتگیری‌های غیرادبی و غیرهنری می‌گردد. چنانکه در تاریخ ادبی ایران می‌بینیم که ادبیات فارسی تا قرن پنجم و ششم در خدمت و تحت سلطه و تعهد

● **جریان تاریخ ادبی ایران نشان می‌دهد که ادبیات همواره به سوی آزادتر شدن سیر کرده است. این آزادتر شدن، از طرفی گرایش به هنر و شعر و ادبیات ناب است و از طرف دیگر تکثر و استقلال شاعر و ادیب.**

خاندان‌های بزرگ و نیز دربارهای ایرانی و اشرافیت قرار می‌گیرد، از قرن ششم تا قرن نهم در کنار جریان گذشته، شعر در خدمت خانقاه‌هاست و پس از آن، یعنی از قرن دهم تا دوازدهم به آزادی نسبی دست می‌یابد اما رسوبات ایدئولوژیک خانقاهی هنوز بر آن حاکم است و مقداری دست و پای آن را بسته است. ولیکن در کنار آن، با ارج‌گیری مرثیه‌سرایی مذهبی، شعر فارسی در خدمت ایدئولوژی شیعی در می‌آید که خود تحت نفوذ دربار و سیاست صفویان است. در قرن دوازدهم و سیزدهم، با وجود جریان‌های گذشته، تعهد درباری و ایدئولوژیک خانقاهی دوباره احیا می‌شود اما بسیار کم‌رنگ‌تر و کم‌مایه‌تر. در قرن سیزدهم، یعنی در جریان مشروطه، همه جهت‌گیری‌های گذشته بی‌رنگ و محو می‌شود و ادبیات در خدمت جامعه و آزادی و قانون درمی‌آید و پس از آن، یعنی در دوره معاصر باز هم به آزادی بیشتری می‌رسد اما هنوز رسوبات تمایلات اجتماعی و سیاسی دوره مشروطه در آن نهفته است ولی به هر صورت به آزادی و استقلال بیشتر شاعر و ادیب نزدیک‌تر شده است. از همین روی است که امروزه شاعر و ادیب غالباً در تقابل با حکومت و جامعه قرار گرفته است. چرا که دیگر ادیب و شاعر به وسیله حکومت یا خاندان‌های بزرگ یا خانقاه‌ها و... تغذیه و تأمین نمی‌شود و از آنها به خاطر شعر و ادبیات حقوق نمی‌گیرد بلکه از طرف خوانندگان تأمین می‌گردد. شاید با کمی دقت بتوانیم بگوییم بیشتر به ناشران وابسته شده است اما در نهایت خود همین ناشران نیز وابسته به خوانندگان هستند.

در اینجا به منشأ و مبدأ این تحریک و دینامیسم ادبی باید پرداخت. این مسأله شاید از جهاتی مهم‌تر از پرسش‌های اول و سوم باشد. مسیرها و راه‌هایی را که تاریخ ادبی ایران پیموده به طور فشرده در بالا مطرح کردیم و یا از اجمالاً به منازل برجسته هر مسیر حرکت اشاره خواهیم کرد اما در اینجا باید جنبه‌های این روند را روشن کنیم.

در واقع منشأ و مبدأ این تحریک ادبی را باید در دو جنبه متفاوت بیرونی و درونی جستجو کرد. الف: نخستین مبدأ که بیرونی است عبارت است از تقابل و برخورد و تنازع شاعر و ادیب با طبیعت و جامعه و سیاست و... این برخورد که می‌توان آن را نوعی مبارزه به شماره آورد. در واقع برخورد بین دو نیرو است. شاعر سعی دارد بر این عوامل بیرونی سلطه یابد و آنها را یا در واقعیت و یا در تخیل مطابق میل خود بیافریند. این آرزو در حقیقت تقابل و تنازع بین نیروی او و ادبیات را با جامعه و طبیعت پدید می‌آورد. به هر حال گاهی شاعر یا ادیب تسلیم می‌شود و گاهی حمله می‌کند تا دگرگون کند و بسازد.

ب: مبدأ دوم این دینامیسم ادبی را باید در درون خود ادبیات و جوهر آن جست، که در واقع عبارت است از برخورد شاعر و نویسنده با خود ادبیات و ابزار آن که زبان باشد. نیروی شاعر و نویسنده در برخورد با این دو جنبه، یا مبارزه‌اش در این دو جبهه، شخصیت ادبی و هنری وی را شکل می‌دهد.

البته پیش از این باید توجه داشت که اجتماع در هر حالت و شرایط، شخصیت‌های ضروری خودش را نیز می‌پرورد و سپس در مسیر و جهت تکامل خود به صورت وسیله‌ای از آنها سود می‌برد. جریان تاریخ ادبی نیز در مسیر خود، شخصیت‌های مناسب با خود را خلق می‌کند و آنگاه اینان منشأ پدید آمدن منازل و ایستگاه‌های برجسته تاریخ ادبی و تحولات آن می‌گردند. نمونه بارز و آشکار و نزدیک آن، پدیده شعر نو است. نیما در مسیر این جریان پرورده شد زیرا زمان باید متحول می‌شد. اگر نیما جریان شعر معاصر را تغییر نمی‌داد، یقیناً دیر یا زود کسی دیگر این کار را می‌کرد. این تقدیر جریان‌ها در تاریخ است. چنانکه در همان سال‌های حرکت نیما، دیگرانی نیز به این کار دست بازیده بودند، اما به دلیل ضعف برخورد درونی، یعنی تقابلشان با زبان و ادبیات، به موفقیتی نایل نشدند. از

طرف دیگر چنانکه گفتیم، شرایط زمان و جامعه نیز باید مناسب باشد و ضرورت اجتماعی، آن تحول را ایجاد کند؛ چنانکه اگر، نینما فقط پنجاه سال عقب تر بود، هرگز امکان عمومی برای این تحول را نداشت و یا اگر پنجاه سال بعد از زمان خودش بود، دیگر چیزی نبود که متحول کنند. پس نقش شخصیت ادبی در تاریخ ادبی این است که باید دقیقاً متناسب با زمان باشد و استعدادهای او به تناسب آن رشد یافته باشد. می توان تاثیر زمانی شخصیت ها را از لحاظ سرعت بخشیدن به تحول و گذار از مراحل که ادبیات در مسیر خود بر سر راه دارد پذیرفت، اما در اصل و از نظر جوهر موضوع نمی توان پذیرفت که در موقعیت و مرحله ای که شرایط لازم وجود ندارد و نهال پذیرش آن بارور نشده، یک شخصیت تسریع کننده ظهور کند. و اگر هم ظهور کرد مورد قبول و توفیق واقع گردد. این شخصیت های بزرگ ادبی در واقع شمه یک اجتماع و ادبیات پویا و در مسیر تکامل هستند. نهال هنر و ادبیات تحت شرایط معین و با گذشتن از مراحل مشخص می تواند بارور گردد و ثمرات ارجمندی به بار آورد. اگر میوه ای قبل از موعد مقرر به طور زودرس خودنماین کند، جز اینکه در میان خار و خاشاک بپوسد سرنوشت دیگری ندارد.

به عبارت دیگر، استعدادهای همه جا و همیشه در مواردی ظاهر می شوند که در مکان و زمانی شرایط لازم برای نشر و نما و تکامل آنها مساعد باشد. می توان گفت نوعی «گزینش تاریخی» در اینجا موثر واقع می شود که همان تطابق شخصیت ها با ساختمان و مقطع ادبی و تاریخی و اجتماعی است. بزرگی و عظمت شخصیت های خلاق ادبی مانند نینما به این مناسبت است که دارای اختصاصات لازمی هستند که آنان را از مستعدترین افراد برای خدمت به احتیاجات ادبی و هنری زمان و عصر خودشان می نماید. نبوغ و استعداد این گونه وابسته به این احتیاجات و شرایط است و این البته به معنای نفی هوش شخصی نیست بلکه بدین معناست که تاثیرگذاری نبوغ و استعداد شخصیت های ادبی وابسته به دو شرط اساسی است:

۱- نوع استعداد او بیش از سایر انواع استعدادهای با احتیاجات اجتماعی و ادبی عصر خودش مطابقت داشته باشد؛ مثلاً نوع استعداد شعری یا استعداد موسیقی یا مجسمه سازی و... این عبارت است از صلاحیت معنوی مورد نیاز جامعه که در فردی وجود دارد. مثلاً زمان نینما استعداد شعری را می طلبید و نه استعداد سینما یا نقاشی را.

۲- نظام هنری و اجتماعی موجود نتواند راه را بر استعداد او سد کند تا وی مختصات مفید و ضروری را برای حل مسایل ادبی و هنری طرح کند؛ یعنی موقعیت هنری و اجتماعی مناسب وجود داشته باشد. به ویژه تا زمانی که این موقعیت مهیا نباشد، به طور کلی هیچ نبوغ و استعدادی نمی تواند در جامعه مطرح شود و تأثیر بگذارد. هر آینه آزادی می تواند این شرط را همواره مهیا کند.

در هر حال، می توانیم در تحلیل خود به نوعی مکانیسم ها و قوانین تاریخ ادبی را استخراج کنیم و البته این قوانین، نتیجه بررسی تاثیر و تأثرات و جزئیات دیگرگونی و تحول در تاریخ ادبی است. روی هم رفته چهار قانون عمده می توان در تحولات ادبی در تاریخ تشخیص داد که بر سراسر این جریان حاکم هستند و موجب دیگرگونی ها و تطورات ادبی می شوند:

۱- خروج نواع از هنجارهای روزگار - طبق تحلیل های بالا نواع با دو شرط اساسی پدید می آید و ویژگی های ضروری مسایل ادبی و هنری مطرح می شوند. پیشتر گفتیم که تاثیر آنان مطابق طبیعت و ساختمان خاص ادبیات جامعه و مناسبات آن صورت می گیرد. این مطابقت، با وضع موجود نیست بلکه با نیازها و آرمانهاست؛ نیازها و آرمانهایی که در روخیات و زمان وجود دارد و رشد کرده و پرورده شده است؛ همانند فرارسیدن زمان زایش یک زن، زمان نیز باید طبق شرایط خود آبدستن باشد. مقصود از هنجارهای روزگار، وضع موجود و عادی است که به صورت یک هنجار و قاعده در آمده

است. یک شخصیت تابعه ادبی، از این دیدگاه طبیعتاً جلوتر از هنجارها گام می‌گذارد که این به شجاعت و استقامت و آگاهی وی نیز نیاز دارد. زیرا در هر صورت، هر خروجی از هنجارها موجب عکس‌العمل‌های شدیدی می‌شود و آن فرد را مورد حمله قرار می‌دهد.

زمانی آن فرد می‌تواند استعداد و نبوغ خود را به کرسی بنشانند که تاب مقاومت در برابر جریان‌های مخالف را که به هنجارها خورده‌اند، بیآورد. این در واقع نوعی سنت‌شکنی است و تحول بدون سنت‌شکنی امکان ندارد.

۲- کنش و واکنش - در مسیر تاریخ ادبی، هر جریانی همواره منجر به واکنشی دیگر در مقابل خود شده است. این قانون «کنش و واکنش»، نوعی نوسان نیز در تاریخ ادبی پدید آورده که مایه دگرگونی بوده است. به خوبی در مسیر تاریخ ادبی ایران می‌توان درک کرد که سبک خراسانی، واکنشی بوده است در برابر عرب‌گرایی، و سبک عراقی واکنشی بوده است ناشی از صراحت سبک خراسانی، و سبک وقوع واکنشی در برابر عمق و ابهام عراقی، و هندی واکنشی در برابر سادگی وقوع، و دوره بازگشت واکنشی است علیه پیچیدگی و ابهام هندی و سبک مشروطه نیز واکنشی در برابر گذشته‌گرایی بازگشت؛ یعنی هر قدر سبک بازگشت، به گذشته نظر دارد، سبک مشروطه به آینده می‌نگرد. بدون شک دوره نوین و پیچیدگی‌های آن واکنشی است در برابر سادگی مشروطه؛ هر چند که محصول آن و ناشی از آن است. ارتباط بین دوره قبل و بعد را به هیچ‌وجه نمی‌توان نادیده گرفت. به این ترتیب، هر دوره محصول دوره پیش نیز هست.

به هر صورت، مثلاً هر دوره‌ای از سادگی، واکنشی به سوی تکنیک و صنعت‌گرایی در پی داشته است و این نیز به نوبه خود و برعکس، به نمودار روند جریانات کلی ادبی ایران در زیر توجه کنید:

ویژگی‌های کلی

خراسانی ←	عراقی ←	وقوع ←	هندی ←	بازگشت ←	مشروطه
سادگی	پیچیدگی	سادگی	اوج پیچیدگی	سادگی، (مختلط اوج سادگی با پیچیدگی عراقی)	
تعقل	عاطفه	تمایل به تعقل	عاطفه	عاطفه	تعقل
زبان	صنعت	بیان (گفتار)	صنعت	صنعت	بیان (گفتار)
عین‌گرایی	ذهن‌گرایی	عین‌گرایی	ذهن‌گرایی	ذهن‌گرایی	عین‌گرایی

می‌بینیم که چگونه هر جریان در چند ویژگی خود واکنشی در مقابل جریان پیشین است. هر چند احتمال دارد برخی با چند ویژگی که من بیان کردم موافق نباشند اما نگرشی در کل جریان. این قانون کنش و واکنش را غیرقابل تردید می‌کند. پیداست که برخی از ویژگی‌ها گاهی در جریان پس از خود نیز ادامه یافته‌اند.

۳- جریان همپای سنت‌گرایی و نوگرایی - طبیعتاً هر گاه تابعه‌ای پدید آمد و تحولی ایجاد شد و جریان نوینی به راه افتاد، نیروی سنت‌گرایی به مقابله برمی‌خیزد. مقابله بین این دو نیرو همواره در تاریخ ادبی وجود داشته است. زمانی را نمی‌توان نشان داد که هر دو نیرو در کنار هم و در مقابل هم نبوده‌اند. البته اگر ما در تاریخ ادبی خود چنین چیزی را مشاهده نمی‌کنیم به دلیل بی‌اطلاعی و عدم تجزیه و تحلیل ماست. خواننده‌ایم که برخی شاعران چگونه مورد عناد و تمسخر شاعران دیگر قرار گرفته‌اند. با کمی دقت البته درمی‌یابیم که مبارزه نوگرایی و سنت‌گرایی در این تنازع‌ها موثر بوده است. مثلاً منوچهری در زمان خود یک شاعر نوگراست که شعرش مورد طعن برخی دیگر قرار می‌گیرد. یا

خاقانی از جمله نوگرایان زمان خودش است و... و نمی توان انکار کرد که مولانا بدون ادعا تا حدودی در غزلیات خود نوگرا بوده است؛ از جمله عدم رعایت قافیه که در آن زمان یک سنت غیر قابل شکستن بود گاهی در غزلیات و حتی مثنوی او دیده می شود؛ هر چند قرن مولانا شرایط ضروری این تحول را در خود نداشت و به همین دلیل این دگرگونی، خشتی باقی ماند تا زمان نیما که ذهن ادبی، آمادگی آن را پیدا کرد.

به هر صورت، سنت گرایی، جریان نیرومند و هنجاری شده است و نوگرایی، خواهان تجربیات و راه های جدید است و طبیعتاً در این راه به اشکالات و مشکلاتی برمی خورد. اما راه هایی که سنت گرایی می رود، همه کوبیده شده و آماده هستند. آن شیوه ها به صورت قانون مقدس درآمده اند و خود به خود در طول زمان رشد و استحکام کافی یافته اند. جریان نوگرایی باید بتواند به نیازها پاسخ بگوید و گرنه در برابر سنت گرایی کاملاً شکست خواهد خورد؛ به عبارتی باید مطابق با نیازهای معنوی جامعه و ادبیات باشد. وجود این دو جریان در کنار هم و در تنازع با هم باعث می شود که جریان نوگرایی راه خود را بهتر پیدا کند و نواقض و اشکالات خود را برطرف نماید و تقویت شود. باید بگویم که جریان نوگرایی، بدون وجود جریان سنت گرایی، استحکام کافی خود را به دست نخواهد آورد و نیرومند نخواهد شد. این دو جریان همواره در تاریخ بر یکدیگر تأثیر می گذارند؛ بدین صورت که سنت گرایی، باعث کنترل نوگرایی می شود و از انحراف ناموزون و بی هنگام آن جلوگیری می کند و اشکالاتش را آشکار می سازد تا رفع شوند. و نوگرایی نیز سنت گرایی را در پی خویش به جلو می کشد و افق های تازه ای را برای آن پدید می آورد. نمی توان انکار کرد که سنت گرایی نیز متحول شده و پیش رفته است. حقاً بسیاری اشعار سنتی امروز از شاعرانی قدرتمند بر بسیاری از اشعار پیشینیان برتری دارد.

۴- تبدیل اقلیت ادبی خلاق به اقلیت ادبی حاکم (یا تبدیل سبک به مکتب و سنت) - هنگامی که یک اقلیت یا شخصیت ادبی، جریان تازه ای را پدید آورد، این جریان، نخست در یک فرد (نابغه) به صورت سبک نمودار می شود و در جریان تنازع به کمال می رسد و پیروانی می یابد؛ هر چند این پیروان در اقلیت هستند. اما رفته رفته در طول زمان و در صورت پاسخگویی به نیازهای نهفته، قدرت می گیرند و حاکمیت ادبی را تسخیر می کنند؛ چه رسمی چه غیررسمی. در اثر این قدرت یافتن، سبک فردی یک نابغه (یا اقلیت ادبی) به یک جریان ادبی و هنری تبدیل می شود. این جریان ادبی و هنری، همان مکتب است. زمانی که جریان ادبی نوگرا به صورت مکتب درآمد، آنگاه خودش یک سنت می شود و گسترش می یابد و قواعد و هنجارهای ثابتی به دست می آورد. پختگی و کمال این سنت، دوباره منجر به واکنشی دیگر و جریانی دیگر می گردد. مثلاً نصرالله منشی در قرن ششم با ترجمه کلیله و دمنه، سبکی پدید می آورد. این سبک پیروانی می یابد و گسترده می گردد و در حقیقت و در نهایت خود به نثر متکلف می انجامد. واکنشی که در برابر نثر متکلف پدید آمد، کتاب «گلستان» سعدی بود. پس از سعدی، بسیاری پیرو او شدند و یک جریان ادبی پدید آمد که به خوبی می توان نام آن را «مکتب گلستان» نهاد. این مکتب و جریان نیز تا پیش از مشروطه دوام می یابد و بعد با توجه به نیازهای جدید دگرگون می گردد. در واقع، نثر سعدی تا قرن دوازدهم و سیزدهم حاکمیت می یابد و حتی داستان هایی مثل هزار و یکشب را نیز تحت تأثیر می گیرد. اما زمانی که گلستان پدید آمد یک اقلیت بود. البته این نکته را در اینجا باید در نظر داشت که برخی سبک ها جنبه ابتکاری دارند و برخی نیز التقاطی و مختلط هستند و این در کنار سبک مشترک و عمومی و رایج است. همواره سبک های ابتکاری یا التقاطی، نوگرا هستند.

در جمع بندی نهایی باید بگویم که این چهار مکانیسم همیشه در یکدیگر و با یکدیگر در پیدایش تحولاتی ادبی موثر بوده اند.